

یک پله خاکلر یک مشقه هانگر» ترجمه: نسیم نیک‌فرد

درباره فیلم آخرین جن گیر ساخته دانیل استم

فیلمساز و جادوگر دست در دست هم دارند

فیلم «آخرین جن گیر» از جمله فیلم‌هایی است که برای به فروش رساندن تبلیغات بسیار وسیعی انجام شد. این فیلم مانند فیلم «مارها در هواپیم» فیلم پرخرجی بود ولی متأسفانه بودجه کمی برای آن اختصاص داده شده بود. در نتیجه کمپانی Lionsgate و YouTube برای تأمین بودجه این فیلم، اسپانسرهای آن شده‌اند. همان طور که می‌دانیم برای این فیلم بودجه آنچنانی در نظر گرفته نشده ولی مطلب مهم این است که آیا این فیلم می‌تواند با این شرایط، جایگاه خودش را در صدر سایر فیلم‌های دیگر حفظ کند یا نه؟ یکی از دلایل موفقیت «پروژه جادوگر بلر» شکلی از فرم بود که در این فیلم ابداع شد. نکته‌ای که در فیلمنامه این طور قید شده بود که برخی صدهای موجود در فیلم در خلال صحنه‌ها پخش نشود و دیگری عدم حضور بازیگرها در بعضی از صحنه‌ها بود که همین خود ترس و وحشت بیننده را دوچندان می‌کرد، طوری که به قول معروف انگار می‌خواهد جان بیننده را تا آخر فیلم بالا بیاورد. آنها با همین ایده خود توانستند نسبت به دیگر رقیبان‌شان برتری و امتیاز را از آن خود کنند. با توجه به داشتن ایده‌های اینچنینی از «پروژه بلروویج» در جهت ایجاد ترس و وحشت در بیننده، تصور اینکه برفرض محال در جنگلی گم شده باشی و گرفتار یکسری موجودات عجیب شوی، حتی با تصور اینکه با تو کاری نداشته باشند، ممکن است فقط یک مقدار از ترس سسکته کند. ولی آن طور که باید و شاید ترس و وحشت به دلت راه نمی‌دهد. اصولاً وجود صحنه‌های اینچنینی که بخواهد بیننده را از ترس بلرزاند اصلاً در ایده‌های فیلم آخرین جن گیر به چشم نمی‌خورد. به عبارت دیگر با دیدن این قبیل فیلم‌ها بیشتر توجه بیننده به آن مهارت و توانایی دست‌اندرکاران فیلم در خلق ایده‌های عجیب و تازه جلب می‌شود تا به ترسناک بودن آن.

شاید مساله این باشد که چون برای برخی از فیلم‌های اینچنینی بودجه کمی در نظر گرفته می‌شود در نتیجه دست‌اندرکاران آن مجبورند ساخته‌هایشان را از روی دیگر مستندها بسازند.

ساخت فیلم آخرین جن گیر آنقدرها هم بد نبود و در عین اکشن بودنش صحنه‌هایی که بخواهد بیننده را دچار ترس و وحشت کند هم وجود داشت. سوالی که برای بیننده بعد از دیدن این فیلم پیش می‌آید این است که آیا تمام حوادث بدی که در زندگی اتفاق می‌افتد به علت وجود یکسری اتفاقات ماورای طبیعی است یا به علت رعایت نکردن اصول و قواعد معنوی است که باعث چنین نقص و کاستی‌هایی در زندگی می‌شود.

ولی به نظر هم اگر این فیلم چنین شک و شبهه‌هایی را در بیننده ایجاد نمی‌کرد، شاید می‌توانست بهتر از اینها در بین عموم جا پیدا کند. این فیلم با دقت هرچه تمام‌تر ساخته شده که البته خلاف این را هم نمی‌شود از آن انتظار داشت و تلاش بر این بوده که هر آنچه در فیلم اتفاق می‌افتد و بیننده آن را می‌بیند به واقعیت نزدیک باشد.

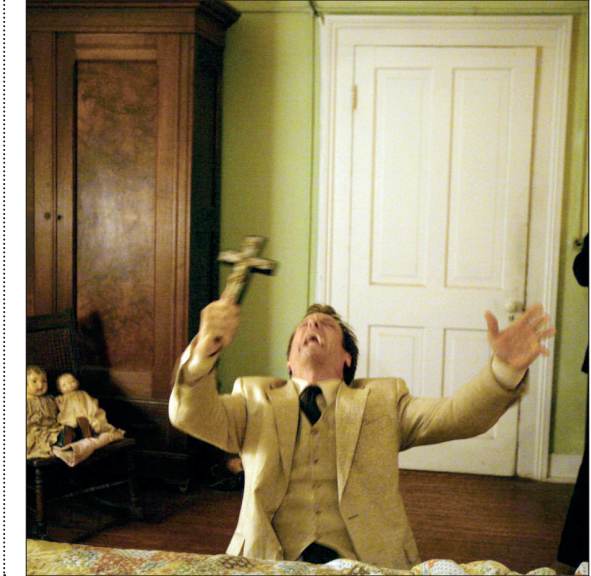
این فیلم طبق اسناد و مدارکی که توسط جن گیر و انجیل‌نویس معروف و بنام روکائن مارکوس ملقب به پاتریک فابیان نوشته شده، ساخته شده است. از جمله افراد دیگری که مارکوس را در این زمینه همراهی کردند، سازنده فیلم به نام آیریس رایزن ملقب به آیریس بار و فیلمبرداری که خواسته نامش ذکر نشود و ناشناس باقی بماند، هستند. در ابتدای کار مارکوس بیان می‌کند که اعتقادش را نسبت به خداوند از دست داده، البته قبل از این هم او فرد معتقد و مومنی نبوده و ادعا می‌کند که می‌توان جن‌گیری کند و روح‌های پلید را خارج کند. او در تمام مدت فیلم می‌خواهد به بیننده ثابت کند ادعا به داشتن قدرت و توانایی در جهت دفع روح‌های پلید و شیطانی چقدر کار راحتی است.

در این فیلم اشلی بل نقش یک دختر ۱۶ ساله به نام تل سوئیتزر را بازی می‌کند که با لونیس پدر خشک مقدس‌اش و برادر غرغروش به نام کالب یک جایی وسط تانجاآباد در لوئیزیانای زندگی می‌کنند. مارکوس در این فیلم فردی بی‌اعتقاد به خداوند است ولی با دیدن اتفاقات عجیبی که حین جن‌گیری برایش پیش می‌آید به این فکر می‌افتد که اگر واقعاً در یک موقعیت عجیب و سخت در زندگی‌اش قرار بگیرد چه کسی به غیر از خداوند می‌تواند کمکش کند؟

با اینکه برای این فیلم بودجه کمی در نظر گرفته شده و از تکنولوژی آنچنانی برخوردار نیست ولی باز هم آن حالت ترسناک بودنش را حفظ کرده و به جرات می‌توان گفت این فیلم اکثریت عناصر و مواردی را که می‌تواند ترس و وحشت را در بیننده ایجاد کند، داراست. در این فیلم خیلی صحنه‌های خون و خونریزی به چشم نمی‌خورد، فقط یکی از ترسناک‌ترین صحنه‌هایش آن قسمتی است که گردن فیل به طور عجیبی پیچانده می‌شود و چشمانش از حدفه بیرون می‌زند و شاید غم‌انگیزترین صحنه این فیلم قسمتی است که آن دختر ۱۶ ساله در حالت کاتاتونیک(بی‌حالی) با یک لباس خواب زبانه در اتاق مارکوس ظاهر می‌شود. همین حالت‌های آن دختر ۱۶ ساله نشان می‌دهد اسیر شیطان شده که به علت بدرفتاری‌های پدر و برادرش تبدیل به یک فرد روانی و قاتل شده که دست به هر کار زشتی می‌زند.

هنرپیشه‌ها نقش مهمی در این فیلم دارند و می‌دانند چطور نقش‌شان را اجرا کنند. در بیشتر قسمت‌های این فیلم از هنرپیشه‌های حرفه‌ای استفاده شده که شاید چهره‌شان برای بیننده آشنا نباشد، ولی بررسی پیشینه این افراد در بازیگری نشان می‌دهد که آنها کاملاً از عهده اجرای نقش‌شان در این فیلم برمی‌آیند. مثلاً خود پاتریک فابیان دارای کارنامه کاری درخشانی است که ازجمله می‌توان به بازی وی در فیلمBig love to veronica بیست‌وچهار تا مریخ اشاره کرد. او با اینکه در قسمت‌هایی از فیلم‌ها حضور داشته ولی همچنان به صورت ناشناخته باقی مانده و مردم او را آن طور که باید و شاید نمی‌شناسند.

زمانی که فیلم آخرین جن گیر را نصفه‌شعب با دوستان در تلویزیون می‌بینی خیلی بیشتر از دیدن آن لذت می‌بری تا بخواهی در سینما این فیلم را ببینی. مهم‌ترین مطلبی که ایمن فیلم می‌خواهد به بیننده القا کند، واقع‌بینی و راستین‌گرایی است. به نظر هم اگر نیمه نخست این فیلم در خانه فیلمبرداری می‌شد خیلی بهتر بود و می‌توانست خیلی در داستان موثر باشد و عدم همین کار باعث شد بینندگانی که صبر و تحمل کمتری دارند در خلال فیلم شروع به بق زدن کنند و زحمات و تلاش کارگردان این فیلم، دنیل استم را زیر سوال ببرند. شاید استم با اقتضایز یکسری مسائل نتوانسته اثربخشی و تأثیرپذیری لازم را روی بیننده بگذارد و به عبارتی نتیجه عکس داشته. او هدفش این بوده که فیلمش یکسری صحنه‌های مبهم و گیج‌کننده داشته باشد اما غافل از اینکه همین عدم رضایت بیننده را در پی داشته و به عنوان یک عبب در کارنامه کاری وی ثبت شده است. اما از طرفی کارکردن بر پروژه جادوگر بلر برای او به عنوان یک افتخار محسوب شد.



۱۰ سینمای جهان

آپتیه

گفت‌وگو با آدام گرین
کارگردان فیلم
بخزده

اسکی یک ترس جمعی است

– **فیلم‌تان درباره کابوسی است که هر طرفدار**

ورزش‌های زمستانی با آن مواجه می‌شود.

به نظر هم هر کسی که تا حالا اسکی سوار شده با این ترس مواجه شده است؛ تله‌کابین همیشه و بدون شک به یک دلایل بیی راه می‌ایستد، اغلب به این دلیل که کسی از روی آن افتاده یا آویزان شده اما این یک ترس جمعی است که ممکن است به ذهن کسی که سوار تله‌کابین است، برسد: «ا‌گه دوباره حرکت نکنه و راه نیفته، چطوری پیاده شیم؟» و پروژه ما هم به همین شکل شروع شد.

– **شما اهل هالیستون هستید، کجا می‌رفتید اسکی، مانت‌اسنو؟**

اوه (می‌خندد)، هیچ جایی به اندازه آنجا وسیع نیست. من در واردهیل، واچوست و ناشوباولی اسکی می‌کردم.

– **بازیگران فیلم بلافاصله با داستان همراه شدند و احساسش کردند؟**

مروری بر فیلم «بخزده»

مسلماً به چشم‌تان خورده این کلیشه آشنا که تعداد زیادی جوان، مثلاً ۸ یا ۱۰ نفر، در مکانی بسته قرار می‌گیرند و مشغول خوشگذرانی‌اند که ناگهان سرر و کله موجود خبیثی پیدا می‌شود که اینها را یکی‌یکی می‌اندازد توی چرخ‌گوشت و ارشان کیک می‌سازد؛ و این پروسه تا آخرین نفر که موفق می‌شود موجود خبیث را یقه کند و از مهلکه بگریزد، ادامه پیدا می‌کند. محال است توانسته باشید از شر حضور دائم و فراگیر این دست آثار که مثل چارج از سرر و روی جوامع رویده‌اند، فرار کنید و حتماً یکی دو مورد اینچنینی به تورتان خورده. بیشتر این فیلم‌ها، آثارِ به لحاظ متنی سست و ناقص‌اند که تمام بار جذابیت خود را گذاشته‌اند روی شانه جنسیت، و نوع سلاخی شدن آدم‌های ماجرا که جز در نقش طعمه‌هایی یک‌شکل و بی‌هویت جای دیگری در ساختمان فیلم ندارند. برای همین است که از هیچ کدام این آثار، قهرمان به یادماندنِ درست و حساسی بیرون نمی‌آید که مشخصه‌های منحصر به فرد داشته باشد، و همه چیز به محض بالا آمدن تیتراژ پایانی به فراموشی سپرده می‌شود. هدف تنها تأمین خوراک دوساعته مخاطبی است که فیلم دیدن برایش فرقی با به زمین بولینگ رفتن ندارد و می‌تواند وقت استراحتش را هر جور دیگر هم پر کند و اصولاً خود سینما، اینجا، خارج از دایره اهمیت قرار می‌گیرد. اما بخزده نه صف دور و دراز بازیگران جوان بلوند دارد که راه به راه برای هم دلبری کنند، نه قصدش، به ظاهر،

یک سرگرمی گذری و غیرقابل‌بازبینی بوده. این از شجاعت سازندگان فیلم است که به محیطی رفته‌اند معذب و تنگ و محدود مثل تله‌کابین، و تنها سه قهرمان برای قصه‌شان در نظر گرفته‌اند که یکی‌شان در ۴۰ دقیقه اول توسط گرگ‌ها تکه‌پاره می‌شود. بخزده فیلم شجاعانه‌ای است، چون پا به فضای گذاشته که فراق چندانی با کار کردن در یک اتاق درسته ندارد و محدودیت‌هایش بر امتیازهایش حساسی می‌چربد. قهرمان‌های فیلم که بالای یک تله‌کابین گیر افتاده‌اند و می‌دانند اگر آن بالا بمانند یک هفته تمام را باید بی‌آب و غذا و زیر هجوم کوران سر کنند دی بی‌راهی برای راه‌شان از شر صندلی فلزی و برگشتن به خانه‌اند. اما ارتفاع‌شان تا سطح برف‌پوش زمین خیلی زیاد است و هیچ کس هم در آن محدوده نیست که فزایه‌های کمک‌شان را بخزده فیلم سازجانه‌ای است، چون پا به فضای گذاشته که فراق چندانی با کار کردن در یک اتاق درسته ندارد و محدودیت‌هایش بر امتیازهایش حساسی می‌چربد. قهرمان‌های فیلم که بالای یک تله‌کابین گیر افتاده‌اند و می‌دانند اگر آن بالا بمانند یک هفته تمام را باید بی‌آب و غذا و زیر هجوم کوران سر کنند دی بی‌راهی برای راه‌شان از شر صندلی فلزی و برگشتن به خانه‌اند. اما ارتفاع‌شان تا سطح برف‌پوش زمین خیلی زیاد است و هیچ کس هم در آن محدوده نیست که فزایه‌های کمک‌شان را

بخزده فیلم سازجانه‌ای است، چون پا به فضای گذاشته که فراق چندانی با کار کردن در یک اتاق درسته ندارد و محدودیت‌هایش بر امتیازهایش حساسی می‌چربد. قهرمان‌های فیلم که بالای یک تله‌کابین گیر افتاده‌اند و می‌دانند اگر آن بالا بمانند یک هفته تمام را باید بی‌آب و غذا و زیر هجوم کوران سر کنند دی بی‌راهی برای راه‌شان از شر صندلی فلزی و برگشتن به خانه‌اند. اما ارتفاع‌شان تا سطح برف‌پوش زمین خیلی زیاد است و هیچ کس هم در آن محدوده نیست که فزایه‌های کمک‌شان را

• **وودی آلن چگونه فیلم می‌سازد**

ملاقات غریبه سیاه با وودی

وودی آلن را همه با فیلم‌های طولانی‌اش می‌شناسند. ساجیمند فیلم‌های بدون سانسور ارزش‌بالا را بیشتر ترجیح می‌دهد. وودی آلن قصد دارد در اینجا قدری از خاطراتش با ویلموس ساجیمند فیلمساز معروف برای ما بگوید؛ همان فردی که به ارزش‌بالا بودن ساخته‌هایش معروف است. این فیلمساز فیلمبرداری فیلم‌هایی چون «تو آن غریبه قدبلند را ملاقات خواهی کرد» را برعهده داشت. به گفته وودی آلن وقتی تعداد کات‌های موجود در یک فیلم زیاد باشد، بیننده واقعاً احساس می‌کند دارد فیلم نگاه می‌کند و در جای خودش میخکوب می‌شود. وی عاشق این سبک از فیلمبرداری است. به گفته وی زمانی که مدت‌زمان یک صحنه در فیلم از ۲ یا ۳ دقیقه بیشتر شود باعث می‌شود حوصله بیننده سر برود و کلاً موضوع فیلم را فراموش کند. از زمانی که وودی آلن همکاری خود را با ساجیمند آغاز کرده دیگر بیشتر توجه خود را به خوب اجرا کردن بازیگران و داشتن یک جور نظم و آهنگ در فیلم‌هایش معطوف کرده است. فیلم‌هایی که ساجیمند برای

تقریباً هر کسی که فیلمنامه را خوانده با آن ارتباط برقرار کرده چون حتی اگر اسکی نکرده باشی خودتان را در آن فضایی که پر شده از ترس و ارتضاع و تنهایی تصور می‌کنید. معمولاً در ژانر وحشت، المان‌های فانتزی وجود دارند؛ یک هیولا یا اهریمن که می‌گذارد از فیلم فاصله بگیرید، اما در این موقعیت در سراسر فیلم سعی می‌کنید حدس بزنید حالا می‌خواهند چه کار کنند و تصور می‌کنید اگر خودتان بودید چه کار می‌کردید.

– **با آن اپیزود سریال «اشتیاق‌ت را کنترل کن» که در آن لری دیوید در تله‌کابین گیر می‌کند، آشنایی داری؟**

بله، در اصل یک نفر یک تریلر کلاژگونه درست کرده بود که در آن صحنه‌هایی از فیلم ما را با آن اپیزود سریال مخلوط کرده بود و اسمش را گذاشته بود «بخزده با لری دیوید».

– **و خیلی چیزهایی را که شما سراغش رفتید**

او هم انجام داده بود. هر دو شما سراغ یک موقعیت رفتید، فقط در مکان‌های مختلف.

بله، او خنده‌دار اجرایش کرد و من هم راه پیچیده و هول‌آورش را امتحان کردم. بعضی از منتقدان گفتند فیلم ما در محل اسکی واقعی رخ نمی‌دهد، چون عوامل باید کارشان را کامل انجام بدهند. واکنش کمیته اسکی خیلی جالب بود. آنها از فیلم بسیار ترسیده بودند و به نظرم این آنها هستند که باید جشن بگیرند. خشم گردانندگان مکان‌های اسکی‌سواری خیلی جالب است، مرتب می‌گویند «این اتفاق تو کوهستان ما منتهیه» اما وقتی کمی تحقیق می‌کردیم، می‌دیدیم وقوعش آنجا هم به راحتی امکان‌پذیر است.

– **تا اینجا کار وضعیت نمایش فیلم چطور بوده؟**

«بخزده» را در جشنواره ساندنس نمایش دادیم و بهترین تجربه‌ای بود که می‌توانستیم امیدوار باشیم پیش بیاید. تمام سانس‌ها فروش رفته بود و

لیست افرادی که می‌خواستند فیلم را ببینند تعداد سانس‌ها را افزایش داد. آدم‌هایی بودند که غش کردند یا دویدند بیرون و آنهایی که سالم تا آخر فیلم دوام می‌آوردند برای مراسم پرسشی و پاسخ حاضر می‌شدند.

– **برایمان از نحوه فیلمبرداری فیلم بگویید. بازیگران‌تان(اما بل، شاون آشمو**
ر و کوین زگرس)، واقعاً روی یک تله‌کابین بودند؟ برای چه مدت آن بالا ماندند؟

تمام فیلم زنده ضبط شد، به این معنا که پرده آبی یا فیلمبرداری در استودیو در کار نبود، بازیگران واقعاً آن بالا بودند. تقریباً چهار ساعت قبل از زمان استراحت سوار می‌شدند و پنج تا شش ساعت هم بعد از استراحت همان جا می‌مانند. سعی می‌کردیم برایشان دستکش و قهوه داغ بفرستیم. آنها هم خیلی هیجان‌زده بودند که توی این موقعیت خاص قرار دارند، وقتی بازیگران سر صحنه معمولی

• **«بخزده» تجربه رعب‌آوری است. به‌رغم این همه خوراک یک بار مصرف که فرزندان**

جوان هالیوود تولید می‌کنند و اغلب هیچ تفراتی در کیفیت و ساختار با هم ندارند و خوشبختانه هیچ وقت هم در خاطره آدم نمی‌مانند، و برخلاف تولیدات بی‌شماری که در ژانر وحشت دست به طبع آزمایی زده‌اند و هر تکنیک پیشتر ارزشمند را لگدمال تکرارهای پیاپی کرده‌اند تا مخاطب را به صندلی بدوزند و ناکام مانده‌اند، بخزده که اتفاقاً روایت خیلی سراسرت و ساده‌ای دارد و ازدها و هیولا و صحنه‌های پرخرج بدلکاری هم تحویل مخاطبش نمی‌دهد تبدیل شده به فیلمی خوش‌پرداخت، روان، ترسناک، و تا دوسوم نهاییش مرعوب‌کننده.



که همچنان آن حوالی می‌پلکند به دنبال او که با تمام توان از آنجا می‌گریزد می‌دوند. ایراد مهم و چشمگیر فیلمنامه، که به آن اشاره کردیم، مربوط به همین نقطه از قصه است. پس از رفتن جو و در آن یک شب و نیم‌روزی که بر پارکر می‌گذرد، فیلم عملاً از حرکت بازمانده و هیچ اتفاق خاصی که نیاز به فاصله‌گذاری زمانی داشته باشد، نمی‌افتد. سکون قصه و گذشت زمان، حرکت آخرین بازمانده و عزمش برای به پایین پریدن را تقریباً کمرنگ می‌کند و از هیجان می‌اندازد. اگر اقدام او کمی بعد از فرار جو اتفاق می‌افتاد، پیوستگی حوادث، زنجیره هیجان فیلم را ثابت نگه می‌داشت و نتیجه نهایی اثر هم این قدر خنثی نمی‌شد.

با این حال فاصله بین فرار جو و پایین پریدن پارکر موجب می‌شود دو سه سکانس پایانی فیلم مثل وصله‌هایی اضافه و از سر

یکسره به حجم تشنج‌هایش اضافه می‌کند. اول گیر افتادن بین زمین و آسمان در تله‌کابین، بعد تاریکی محض و شروع توفان، سپس شکستن پاهای دن و حالا زوزه گرگ‌ها که از هر طرف شنیده می‌شود. بی‌رحمی هالیوود این سال‌ها در لتو پار کردن قهرمان‌هایش اینجا به کمک قصه آمده و دن، درست زیر پای رفقایش شام هیجان و جذابیت‌شان از بین نرود و در این مسیر تن به ترفندهای هالیوودی که به هر ایده نسبتاً خوب به شکلی اغراق آمیز آب می‌بندد و پرورش می‌کند، نداده. «دن» اولین کسی است که تصمیم می‌گیرد به جای آن بالا ماندن و امید بیهوده داشتن یک راه عملی را پیش بگیرد. او به این خیال که می‌تواند روی برف‌ها فرود بیاید و پی کمک برود از روی صندلی به پایین می‌پرد، اما هر دو پایش از ساق پاره می‌شوند و درمانده و نالان نقش زمین می‌شود. فیلمنامه بدون توقف،

• **وودی آلن چگونه فیلم می‌سازد**

جرثقیل نصب شود و خلاصه به این طریق آن صحنه را فیلمبرداری می‌کنند ولی در تمام آن مدت‌زمانی که ساجیمند توسط جرثقیل مشغول فیلمبرداری بود، آلن در حال غر زدن بود که آیا اصلاً لازم است ما حتماً از این روش برای فیلمبرداری این صحنه استفاده کنیم؟ طوری که زمانی که فیلمبرداری تمام شد و ما خواستیم ببینیم این صحنه چطور از آب درآمده، وودی طاق‌ت نیاورد و گفت، از این صحنه متنفر است و باید دوباره از نو فیلمبرداری شود. به قول ساجیمند فیلم «غریبه» هم مانند دیگر ساخته‌های وودی آلن به روش کاملاً ساده تمام‌وقت دنبال این بودیم که توسط سالیانی، یا وسیله‌ای جلوی تابش آفتاب را بگیریم یا اینکه دو سه ساعتی صبر کنیم تا هوا دوباره ابری شود. برای فیلمبرداری را شروع کنیم و در نهایت با همکاری ساجیمند، وی فیلمی را در فیلمسازی این است غوغا به پا کرد و استقبال زیادی از آن شد.

درمیان این مدت وودی آلن به روش کاملاً ساده تمام‌وقت دنبال این بودیم که توسط سالیانی، یا وسیله‌ای جلوی تابش آفتاب را بگیریم یا اینکه دو سه ساعتی صبر کنیم تا هوا دوباره ابری شود. برای فیلمبرداری را شروع کنیم و در نهایت با همکاری ساجیمند، وی فیلمی را در فیلمسازی این است غوغا به پا کرد و استقبال زیادی از آن شد.

شرق

• **ترجمه: رامتین ابراهیمی**
».....

بازی می‌کنند می‌کوشند تا جایی که می‌شود در موقعیت هضم شوند، آن هم با ۵۰ نفر دوروبرشان که می‌خندند و حرف می‌زنند و صدا تولید می‌کنند و راه می‌روند. اما آنها آن بالا بودند، ۵۰ پا روی هوا و به سختی می‌توانستند صدای کسی را بشنوند. خیلی عالی شد بازیگرانی پیدا کردیم که قبول کنند در این موقعیت قرار بگیرند، وقتی ساخت فیلم را اعلام کردیم خیلی از بازیگران جوان هالیوود آمدند بازی کنند اما وقتی فهمیدند قرار است چطوری فیلمبرداری کنیم، ۷۰ درصدشان فرار کردند! فیلمنامه مرعوب‌کننده‌ای بود، چون بیشتر کار روی چهره و رفتار بازیگران متمرکز بود و باید برای ۹۰ دقیقه یک زندگی جدید را تجربه می‌کردند.

– **انگار این فیلم آدم‌های توی تله‌کابین را بیشتر از همه می‌ترساند.**

خوشبختانه چنین اتفاقی می‌افتد. دفعه بعد که مردم در تله‌کابین هستند و بین راه متوقف می‌شوند این قضیه به ذهن‌شان خطور می‌کند، یکی آن وسط به رفیقش می‌گوید «هی، اون فیلمه رو یادته؟» و آن یکی با ترس جواب می‌دهد «خفه شو!»

• **«بخزده» تجربه رعب‌آوری است. به‌رغم این همه خوراک یک بار مصرف که فرزندان**

جوان هالیوود تولید می‌کنند و اغلب هیچ تفراتی در کیفیت و ساختار با هم ندارند و خوشبختانه هیچ وقت هم در خاطره آدم نمی‌مانند، و برخلاف تولیدات بی‌شماری که در ژانر وحشت دست به طبع آزمایی زده‌اند و هر تکنیک پیشتر ارزشمند را لگدمال تکرارهای پیاپی کرده‌اند تا مخاطب را به صندلی بدوزند و ناکام مانده‌اند، بخزده که اتفاقاً روایت خیلی سراسرت و ساده‌ای دارد و ازدها و هیولا و صحنه‌های پرخرج بدلکاری هم تحویل مخاطبش نمی‌دهد تبدیل شده به فیلمی خوش‌پرداخت، روان، ترسناک، و تا دوسوم نهاییش مرعوب‌کننده.



ناچاری باشند که محض جمع و جور کردن اثر نوشته شده‌اند. پارکر موفق می‌شود خودش را روی زمین سر بدهد و همین‌طور که از منظره جنازه پاره‌پاره‌شده جو می‌گذرد، برسد به جاده و ماشینی او را بی‌رمق و نیمه‌هوش بیابد. خوشبختانه خرده خلاقیّت آدم گرین، نویسنده و کارگردان فیلم بخزده، در همین صحنه پایانی به کمکش می‌آید تا همه چیز دست‌کم بی‌معنا تمام نشود و با آن موسیقی ملایم جنبه‌ای تراژیک داشته باشد؛ در حالی که پارکر، خسته و درمانده از کابوس‌های معلق که داشته سوار ماشین آن رهگذر می‌شود و به خلأ خیره می‌شود و گوش می‌سپرد به صدای راننده که می‌گوید «به زودی حالت خوب میشه»، صدای دن، دلداه‌او، در ذهن پارکر می‌تپد که مهربانانه می‌گوید «به زودی حالت خوب میشه عزیزم». پارکر چشم‌هایش را می‌بندد.

• **آپتیه**

